

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین، و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین.

بحثی که مطرح شد تأثیر حکم ولایی نسبت به فهم متن و مضمون و این‌ها من به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می‌آید که در این روایت صحیح طویل که واقعاً هم چیزی عجیبی است روایت غریبی است بهترین راه به نظر من حالا به جای حکم شخصی آقای فرمودند همان حکم ولایی قرار بدهیم فقط نهایتش و لذا اگر دقت کنید متنش را و اما الغنائم و الفوائد فهی الغنیمه، کانما به جای فائده یفیده یعنی کانما امام در ابتداء معنای غنائل و فوائد را یکی خود غنیمت و فائده گرفته یکی هم چیزهایی که بعد ملحق کردند میراث من لایحتسب، ما به نظر ما حکم ولایی است و حل می‌شود، حالا مسأله حکم ولایی در این محدوده‌ای که ما عرض کردیم منحصر به این نحو نیست یعنی آن نکته اساسی این است که نحوه حکم ولایی مراد ما از حکم ولایی آنچه که به عنوان حکم اجرایی گفته شده، ولو حالا فرض کنید به این که اصطلاحاً بهش حکم ولایی نگویند چون ما یک مشکلی که الآن در روایات خودمان داریم که این خیلی باید محل کار قرار بگیرد و جهات مختلف از بحث هم دارد، مجموعه‌ای قضاوت‌های است که منسوب به امیرالمؤمنین افضیه امیرالمؤمنین، یا به قول آقایون قضاوت‌های محیرالعقول امیرالمؤمنین یک مجموعه‌ای ما از قضاوت‌های منسوب به حضرت امیر سلام الله علیه هست که خب از همان قدیم این‌ها جمع آوری شده حالا آن احتیاج به یک بررسی و یک تحلیل و یک نکته‌های خاصی دارد مثلاً الآن، حتی در کتب شیعه شاید بعضیاش آمده که مثلاً در زمان پیغمبر زندان نبود و اولین بار در اسلام امیرالمؤمنین زندان را قرار داد، مخیس و کذا، اسمش را هم نوشتند لیکن من در فتح الباری حالا یادم رفت ضبط نکردم در فتح الباری می‌گوید نه مخیس را عمر بنا کرد، اولین زندان را در حقیقت عمر قرار داد، ولی حتی در بعضی از نوشته‌های ما آمده به علی ابن ابی طالب بنیت مخیساً و کذا و قلت قنبراً یک شعری هم دارد که توش،

س: مخیس یعنی چه؟

ج: مخیس جایی که ظاهراً احتمالاً از نی و این‌ها ساخته شده یا خیس به معنای خوس اگر باشد خوس همان قصب را می‌گویند نی را می‌گویند یا یک چیزی شبیه این، چون می‌گویند یک خانه‌ای از قصب بوده، نی بوده بعد هم آن شکاندش و در رفت و زندانی هم در رفت حالا به هر حال کلمه مخیس را با خی و ی و سین نه صاد مخیس این را در عده‌ای از کتب، زیاد آمده اهل سنت که تو بحث زندان که اولین زندان را در اسلام توسط امیرالمؤمنین ساخته شد لذا یک بحث کلی دارد که الآن جایش این‌جا نیست این چون یک بحث دیگری است که مجموعاً یک چیزی هست که عده‌ای از اعمال که محل اشکال بوده سر و صدا بوده این‌ها را مثلاً آن افرادی که قبل از امیرالمؤمنین یا بعد از ایشان انجام دادند متأسفانه آمدند عین آن را هم به امیرالمؤمنین نسبت دادند، این یک مصیبت کار، حالا آن چون بحثی راجع به متن و تحقیق متن نیست آن بحث، کما این که مثلاً مطالب خیلی لطیف و قشنگی را مثلاً به امیرالمؤمنین نوشتند به قاضی خودشان، آمدند آن را هم به دومی نسبت دادند همین اعلام الموقعین یک نامه‌ای است که می‌گویند دومی به شریح نوشته خب عین این را ما داریم که علی ابن ابی طالب نوشته این خودش باز هم یک مصیبتی است اگر خوبی بوده برداشتند آن ور بردند، اگر چیزی بوده که محل اشکال بوده همین که مرتدین را در آوردند که ابوبکر به

اصطلاح آتش زد و بعد هم صحابه اعتراض کردند، خودش هم لیتنی لم احرق، یا لم احرق فجائه بالنار، فجائه اسلمی نامی به عنوان مرتد آوردند مدینه دست و قمت، قمت در لغت به معنای قنذاق ما می‌گوییم یعنی قنذاق پیچش کردند با عناب انداختنش توی آتش آتش درست کردند بعد خب صحابه اعتراض کردند لایعذب بالنار الا رب النار بعد می‌گویند خودش در وقت مرگ می‌گفت یا لیتنی لم افعل ثلاثاً لیتنی لم احرق فجائه بالنار این دارند، البته این لیتنی لم احرق در مصادر درجه یک یعنی صحاح‌شان نیست، یعنی صحیحین حالا تو ذهنم، بقیه‌اش را نمی‌دانم اما خیلی در اسانید متعدد دارد که حالا با شواهد و متابعات و مقارنات و این حرف مقویات و این حرف‌هایی که می‌زنند می‌شود یک کارش کرد،

س: لم اکشف تو همان حدیث بیت فاطمه

ج: لم اکشف لیتنی لم اکشف بیت فاطمه آن‌جا هم دارد جزو همین سه‌تاست لیتنی سلئت رسول‌الله عن کذا علی ای حال، نه آن لیتنی ثلاث ترکت ان لیتنی کنت افعلن لیتنی ثلاث، علی ای حال و یک مثلاً همین مطلب که زندان را من در فتح الباری دیدم حالا یادم رفت می‌گوییم ضبط نکردم اما دیدم که اصلاً زندان را اول آن درست کرد دومی درست کرد لیکن در مصادر بعدی به امیرالمؤمنین نسبت دادند که در اسلام زندان نبود اگر هم مثلاً کسی را می‌خواستند حبس کنند زمان رسول‌الله دست و پایش را به ستون مسجد می‌بستند که مثلاً ازش مطالبه‌ای بکنند اما زندان به عنوان زندان نبود به اصطلاح آقایان حبس بود سجن نبود، در اول حبس بود اما سجن نبود سجن ادعا می‌کنند علی ابن ابی طالب به اصطلاح این کار را انجام داد و الی آخره حالا دیگر بخواهم این‌ها را ما بگوییم و عرض کردم در الغارات سقفی البته سندش خیلی روشن نیست نقل کرده که الغارات قرن سوم است نقل کرده که نامه‌ای را که امیرالمؤمنین به معاویه نوشت بعد معاویه به همان اطرافیانش گفت که این نامه امیرالمؤمنین لعلم حقاً یک چیزی شبیه این، که این خیلی پر محتواسست بعد گفت که جور نشود مردم شام بفهمند که این جور نامه‌ها را علی ابن ابی طالب نوشته این تو الغارات دارد یعنی مال هزار و دویست سال قبل، بلی بیاییم بگوییم که این نامه‌های بوده که ابوبکر، ابوبکر اولی و دومی نوشتند و در خزائن موجود بوده علی ابن ابی طالب این را در آورده خیلی از همان وقت به فکر جعل و دس و این تو غارات هست جلد دوی غارات، من خودم دیدم و خودم هم نقل کردم شبهه‌ای ندارم، البته عرض کردم سندش خیلی سند واضحی نیست ما منصف باید باشیم، چون الآن یک جوری شده هر صحبتی که می‌شود این‌ها زود می‌آیند نق می‌زنند به ما که مثلاً ما خودمان از اول بگوییم، قبل از این که آن‌ها واقعاً نق بزنند

س: که معاویه پول می‌داد که این جور بسازد

ج: آن جای خودش آن را هم ابن ابی الحدید دارد به سمره پول داد که چهار صدتا چهار صد هزار درهم پولش را هم نوشتند مقدارش را علی ای حال آن جای خودش نه این که بیاییم بگوییم این مال علی ابن ابی طالب نیست مال کس دیگر است اصلاً، عملاً هم هست الآن همین نامه‌ای که عرض کردم این نامه عینش به مال امیرالمؤمنین به آن دومی نسبت دادند،

س: قضیه چهار صد هزار درهم همین کار را می‌کرد

ج: بلی

س: و من الناس من یشری نفسه

ج: نفسه مال خوارج است، مال ابن ملجم است عبدالرحمن ابن ملجم علی ای حال این هم یک مطلبی که خب حالا عرض کردم این خیلی دیگر عرض عریضی دارد این تحقیقات تاریخی دارد، ما اقصیه قضایای امیرالمؤمنین از قدیم داریم اولین کسی که من دیدم حالا نمی توانم بگویم اول باشد یک شخصی است به نام پسر علی ابن ابراهیم محمد ابن علی ابن ابراهیم به نظرم تو مستدرک آورده قضایا امیرالمؤمنین به این شخص نسبت داده شده حالا یک وقتی هم راجع به آن شاید شب های پنج شنبه صحبت کردیم حالا مال او باشد یا نباشد؟ حالا به هر حال به نظرم می آید شاید قدیم ترین مصدر این باشد یعنی اوائل قرن چهارم قضایا امیرالمؤمنین و آنی که ما داریم الآن البته این خصوص قضایای عجیب و اما مطلق قضایای امیرالمؤمنین اولین کتابی که رسماً داریم همین کتاب السنن و الاحکام و القضااست که منسوب است به امیرالمؤمنین البته آن که گفتم یعنی آن مستقلاً فقط قضایای مثلاً عجیبه حضرت را دارد مثل این کتاب هایی که اخیراً نوشته آقای تستری هم دارد، قضایایی چه است؟ قضاوت های شگفت انگیز امیرالمؤمنین ما آنی که داریم یک کتابی است که عرض کردیم در قرن اول نسبت داده شده گاهی به امیرالمؤمنین گاهی هم نسبت داده شده به حارث اعور و بیشتر نسبت داده شده به ابورافع السنن و الاحکام و القضا و نسبت داده شده به پسر ایشان که کاتب امیرالمؤمنین بوده که ایشان ورداشته آن را نوشته عبیدالله حالا یک عبیدالله مثلی که پسر ایشان است یک عبیدالله هم نوه ایشان است حالا آن بحث های خودش جای خودش عمده اش این است که این کتاب نسبت داده شده و در این کتاب سنن و احکام و قضایا این بخش قضایاش تقریباً چون اصل کتاب در اختیار ما نیست عرض کردیم شواهد نشان می دهد که این کتاب تا نیمه های قرن چهارم موجود بوده، علمای ما نقل نکردند مثلاً قاضی نعمان که در مصر بوده از این کتاب نقل می کند مستقیم هم نقل می کند، آن شب هم خواندیم همین جا اسانید ایشان را علی ای حال در این کتاب قضایای را به امیرالمؤمنین که عده اش هم در کتابی، یک حدیثی است حدیث واحد است هنوز برایش دوم من پیدا نکردم ببینید اگر پیدایش بکنید، این را هم باز ننوشتیم،

س: غریب در اصطلاح بدایه بهش غریب می گویند یعنی

ج: غریب یا شاذ یا نادر حدیثی باشد که از یک راه آمده نه

س: ولی وقتی یک سند

ج: بلی نه این چیز ندارد، این غرابت به آن معنی نه، چون این احادیثی که قاسم ابن حمید از محمد ابن قیس عن ابی جعفر نقل می کند زیاد است این یکش این جوری است، عن محمد ابن قیس عن ابی جعفر یا قال ابو، هذا کتاب علی یا هذا ما قضی به علی این یکجا آمده یعنی این تعبیر به نظر من اول قضایا این بوده احتمال قوی می دهم در یکی از روایات ما دارد یک روایت هم داریم که احتمالاً اصلاً اول این کتاب باشد سنن و احکام و قضایا اول این کتاب باشد یوسف ابن عقیل نقل می کند از محمد ابن قیس از عاصم، از محمد ابن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال کان علی اذا اراد ان يتوضأ این جور، این ظاهراً اول این کتاب است اصلاً یک قسمتی اول خود این کتاب است این حدیث جلد دوی تهذیب است منفرداً شیخ در تهذیب آورده عن محمد ابن عیسی ابن عبید عن یوسف ابن عقیل ایشان هم بجلی است، عن محمد ابن قیس احتمال قوی می دهم این اول کتاب بوده این روایت یا عبید ابن محمد ابن قیس است یا یوسف ابن عقیل این اول کتاب است، کان علی اذا اراد ان يتوضأ این جوری است این طوری شروع کرده، ان علیاً کان اذا اراد ان يتوضأ یا تتطهر آن وقت این از کجا ما می گوئیم اولین کتاب است چون در کتاب نجاشی خود

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۰۲۲/۱۱/۰۵ - ۱۴۰۱/۰۸/۱۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۴

جلسه: ۲۹

نجاشی در ابورافع اول کتاب وقتی شروع می کند می گوید کتاب قضایا بعد عبارت اول کتاب را آورده خیلی شبیه این است اول کتاب را خود نجاشی، دارید شما نجاشی پیش تان است؟

س: بلی

ج: بلی نه ورق بزید ورق صفحه بعد همین جا بلی کتاب، ثم ذکر کتاباً کتاب الصوم کتاب الصلاة وسطهای صفحه دست چپ یا آن ورقه یا ورقه بعدش است،

س: این علی ابن رافع است یا ابورافع

ج: همان بعد ابورافع دیگر خود ابورافع، یک مقدار شرح حال ایشان است باشد، آن را رد نکنید نه کتاب در کتاب که می رسد و لابی رافع کتاب السنن و الاحکام و القضایا،

س: خبرنا محمد

ج: خبرنا

س: احمد ابن محمد

ج: ایشان از راهی ابن عقده زیدی نقل، عرض کردم کتابی این کتاب توسط شیعه تقریباً متروک می شود ایشان هم توسط زیدی ها نقل می کند، محمد ابن جعفر ادیبی یا مؤدیبی نحوی تمیمی از اهل بغداد که از مشایخ منفرد مرحوم نجاشی است شیخ از ایشان، یعنی درک نکرده ایشان را فوت کرده بود، ایشان از ابن عقده عن احمد ابن محمد که مراد ابن عقده است بخوانید

س: قال حدثنا حفص ابن محمد ابن سعید الاحمصي قال حدثنا حسن ابن الحسين ابن انصاری

ج: این نسخ غالباً به این بر می گرده حسن ابن حسین انصاری حالا یک شرحی دارد که فعلاً نمی خواهم وارد بشوم سابقاً هم اشاره کردم بعدش

س: قال حدثنا علی ابن القاسم الکندی

ج: کندی

س: عن محمد ابن زید ابن

ج: این خاندان ابورافع یک مشکلی دارد یعنی نسب ها و افرادش یک کمی ابهام دارد این جا بر می گرده محمد ابن عبیدالله ابن ابی رافع عن ابیه

س: عن جده ابی رافع عن علی ابن ابی طالب علیه السلام انه كان اذا صَلَّى قال فی اول الصلاة بعد مطلب

ج: بعد می گوید ثم ذکر کتاباً کتاباً

س: باباً

ج: باباً باباً کتاب الصلاة صیام ذکات این طوری نقل می کند، که ما عرض کردیم اگر این مطلب

س: قضایا آخرش و القضایا یعنی احکام

ج: بلی دیگر، نه قضایا سنن به عنوان ظاهراً مثلاً سنن الصلاة سنن الوضوء سنن مثلاً صوم، احکام هم مثل غضب و این جور چیزها ظاهراً ارث و این جور چیزها باشد قضایا هم قضی قضی علی که الآن داریم الآن آنچه که ما داریم این قسمت و مراد ما از حکم به اصطلاح ولایی شامل این‌ها هم می‌شود این قسمت

س:

۲۳: ۱۴

می‌شود

ج: مراد من این است یعنی چون این‌ها خیلی هایش به حسب قواعد هم جور در نمی‌آید یکی از مشکلات این کتاب حالا با این‌که این قسمت کتاب به ما رسیده و مورد تأیید عرض کردم یک روایتی است که امام باقر هذا ما قضی به علی یا هذا کتاب علی یک تعبیر این جوری دارد یک روایت واحده ما داریم که اولش این است که احتمال می‌دهم این اول کتاب قضایا بوده که عرض کرده بر امام باقر، آن وقت آن روایت را آوردی مالی یا عبید ابن محمد ابن قیس است یا یوسف ابن عقیل هم هست کان اذا اراد ان یصلی، اذا اراد ان کذا،

س: آخر تو قضایا نمی‌شود حکم حکومتی را چه جوری امام

ج: مراد از حکم حکومتی در این صورت مراد این است یک حکمی فرمودند که این حکم اجراء بشود مراد این نیست حکم حکومتی برای عموم، بحث عموم نیست نه، یعنی به عبارت اخری

س: قضیه فی واقعه

ج: مثل قضیه فی واقعه، چون الآن این روایات الآن مشکل دارد همین روایاتی که الآن به عنوان قضایایی امیرالمؤمنین است همین تصادفاً تو بحث مکاسب دو سه روز پیش یکش را خواندیم مشکل دارد خب، آن مضمونش این است یک نفری سفر رفته پسرش یک کنیزی که پدرش داشت، ولیده ولیده اصطلاحاً کنیزهای بود که در دنیای اسلام به دنیا آمدند اصطلاحاً یعنی پدر و مادرکنیز بودند بچه‌شان هم کنیز است یا عبد است برده است بردگی‌شان تابع ابوبین‌شان است چون یا برده را از جبهه جنگ می‌آوردند یا گاهی هم می‌رفتند دزدی می‌کردند یا مثلاً پدر و مادرش، آنی که پدر و مادرش بود مولده هم می‌گفتند ولیده هم می‌گفتند یک ولیده‌ای داشته رفته به یک نفر فروخته بالاخره تا وقتی طرف آمده یک سال بعد دیدند بچه‌دار شده، وقتی آمده امیرالمؤمنین گفته که جاریه را بگیر چون اجازه نداده، بیع فضولی بوده دیگر به اصطلاح اجازه نداده، فرمود جاریه را بگیر بچه را هم با خود، اینها هم با خودش، بعد این می‌رود پیش امیرالمؤمنین می‌گوید آقا این بچه من را گرفته من، یعنی چون حرّ بوده بچه‌اش باید حرّ باشد نباید که برده باشد، حضرت فرمودند که برو پسر آن را بگیر، دست‌های گروگانگیری همان پسری که به تو فروخت،

س:

۳۳: ۱۶

دیگر

ج: همین مکاسب دارد دیگر، همین صحیحه محمد ابن قیس دیگر به قول آقایون و برو پسر آن را بگیر، این هم می‌رود پسر آن را می‌گیرد باز می‌آید می‌گوید آقا این پسر من را گرفته، می‌آید بهش می‌گوید آقا پسر من را ول کن می‌گوید تا پسر من را ول نکنی،

البته همان پسری که این کار را کرده نه پسرهای دیگرش همین پسری که این کنیز را فروخته، می گوید تا بچه ام را ول نکنی ول نمی کنم بعد می رود آن جا قبول می کند می گوید اشکال ندارد من عقد را اجازه دادم و آن کنیز و بچه اش را بر می گرداند به طرف خب این به حسب ظاهر با قواعد جور در نمی آید دیگر خیلی عجیب و غریب است یعنی

۱۷: ۴

س: این با حکومتی می سازد

ج: نه حکومتی یعنی امام علیه السلام می دانستند مطلب را که مثلاً مرحوم مجلسی این طور احتمال داده مضمون کلامش می دانستند که این در واقع اجازه داده بیع را، این دارد بازی می کند این دارد بازی گری می کند این را یک راهی گرفتند برای این که به واقع برسند دقت فرمودید و الا آوردید عبارت را، جلد دوی تهذیب است عن محمد ابن قیس عن ابی جعفر علیه السلام

س: کان اذا صلی

ج: اذا صلی یا اراد ان یصلی همچو چیزی، یا یوسف ابن عقیل عن محمد ابن قیس یا توش محمد ابن عیسی هم هست، عن محمد ابن عیسی را بیاورید جلد دو، جلد دوی تهذیب یا جلد یک احتمال می دهم جلد یک چون طهارت است یا صلاة است یادم رفته اما به ذهنم تو جلدی، بلی آقا؟

س: این عبارتی که ایشان خواند چه؟

ج: عبارتش هم شک دارم که عبارت، نه عبارتش را الآن من شک دارم

س: این عبارت نیست بلی

ج: بلی محمد ابن عیسی عن عبید است یا محمد ابن عیسی عن یوسف ابن عقیل این دوتا را بزنید،

س: جلد ۲ صفحه ۹۷ محمد ابن احمد ابن یحیی عن محمد ابن عیسی

ج: این همین کتاب نوادرالحکمه که مشکلات دارد، دبه شبیب به قول آقایون بلی

س: عن یوسف ابن عقیل عن محمد ابن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال کان امیرالمؤمنین علیه السلام اذا صلی

ج: عین، خیلی شبیه آن است نجاشی اول عبارت را آورده، آن وقت ما نکته دیگر اصولاً از محمد ابن عیسی به نظرم یکی دو موردی دیگر داشته باشیم یوسف ابن عقیل نداریم اصلاً از محمد ابن عیسی همین و این نشان می دهد به احتمال بسیار بسیار قوی محمد ابن عیسی همه کتاب را نقل کرده، لیکن همین اولش را آورده بقیه اش را نیاوردند، چون ما احتمال قوی دادیم که کتاب نقل شده توسط امام صادق در زمان ایشان گفتند نقل نکنید این احتمالاً متن را دیده این توی فهارس هم نیست توی اجازات هم این اسم نیست محمد ابن عیسی عن یوسف ابن عقیل نیست البته اسم یوسف ابن عقیل هست از محمد ابن قیس اما این که کتاب ابورافع را تو ذهنم الآن نیست شاید یکی دو مورد دیگر هم اگر در این کتب فقهی ما در مجموعه حدیثی فقهی ما باشد علی ای حال یک بحث هایی یک،

س: کان اذا صلی

س: کان امیرالمؤمنین علیه السلام اذا صلی

فی الاولتین

ج: آنجا داشت اذا صلی بقیه‌اش را نیاورده آن

س: نه دیگر آن فقط خواسته بگو همچون کتاب

ج: کتاب اولش این است دقت کردید و این نشان می‌دهد که واقعاً مثل محمد ابن عیسی خیلی معلومات واسعی داشته اگر این جور باشد که ما احتمال دادیم که کتاب را از اول نقل کرده، اما اصحاب ما نقل نکردند ایشان نقل کرده اما اصحاب ما نقل نکردند اصولاً حتی الآن علی ما یوسف ابن عقیل را تو نجاشی بیاور حتی علی ما ببالی اصلاً محمد ابن عیسی عن یوسف ابن عقیل شاید دو مورد سه مورد باشد نیست کلاً

س: یوسف ابن عقیل بجلی در رجال نجاشی کوفی ثقه قلیل الحدیث یقول قمیون ان له کتاباً و عندی ان الکتاب لمحمد ابن قیس
س: راوی کتاب محمد ابن قیس است ایشان می‌گویند قمی‌ها خیال کردند همان مال یوسف، نه مال خود محمد، همین کتاب قضایاست دیگر همین سنن و الاحکام،

س: بیشترین کسانی که ازش نقل کردند حسین ابن سعید اهوازی است، خصوصاً وسائل و چیز و استبصار،

ج: از محمد ابن عیسی یکی دو مورد دیگر اگر باشد علی ما ببالی مراجعه مستقل راجع به این جهت نداشتم همین جور مطالعات،
س: توی کافی و تهذیب و فقیه راوی‌هایش شانزده تا حسین ابن سعید اهوازی است چهارده تا محمد ابن عیسی ابن عبید است

ج: پس چهارده من خیال کردم دوتا،

س: چهارده تا با چیزش است

ج: با مکررات

س: بعد یکی محمد ابن خالد برقی است که نذر ابن سوید است

ج: علی ای حال این همان کتاب قضایا و سنن است خب ببینید در این جا این را ما بهش می‌گوییم حکم ولایی به این یعنی اگر بخواهیم این روایت را معنی بکنیم با حسب قواعد اولاً خب این جزو مسلمات است که اجازه و رد در باب فضولی از قبیل صرف الوجود هستند یعنی اگر یکشان آمد دیگر دومی جا ندارد دیگر، اگر رد کرد دیگر رد کرد اجازه معنی، مگر بیع جدید باشد دقت بعد هم این آمده به اصطلاح بعد هم شبهه این است که این واقعاً، شبهه حریت بنابراین تقریب جانب حریت که اصلاً حر باشد نهایتش باید بگوید قیمت ولد را به آن بده، نه خود ولد را به آن بده، بعدش هم این دیده بچه‌اش را گرفته از باب مجبوری قبول کرده این رضا باز به درد نمی‌خورد این اجازه به درد نمی‌خورد اجازه که با فشار باشد یعنی مشکلات فراوان دارد حدیث دقت می‌کنید، مشکلاتش یکی دوتا نیست مشکلاتی و این در روایات محمد ابن قیس زیاد است یعنی یکی دوتا نیست در روایاتی که ما در قضایا داریم و این روایتی که الآن خواندیم برایتان تصادفاً هرساله نقل کردند هم شیخ هم کلینی هم صدوق، و عرض کردم مثلاً من در کتاب صدوق گاهی دیدم و قضی علیه السلام اسم هم نبرده هیچی هم نگفته و قضی ما گفتیم از بس که این کتاب قضایا مشهور بوده همان متن کتاب را آورده و قضی علی علیه السلام متنی که عاصم ابن حمید از محمد ابن قیس نقل می‌کند ظاهراً این به این نتیجه‌ای که من رسیدم ملخصش حالا که این یک متنی بوده که مورد تأیید امام صادق هم بوده ایشان از امام باقر نقل می‌کند امام صادق هم تأیید کردند ظاهراً باید این طور باشد آن متون دیگر یک حال خاصی داشت، همین متن اگر این حرف

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۰۲۲/۱۱/۰۵ - ۱۴۰۱/۰۸/۱۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۸

جلسه: ۲۹

درست باشد و تأیید شده باشد و صحیح هم هست خیلی مشکلات عجیبه‌ای دارد یعنی قضی علی علیه السلام از این مشکلات زیاد، ما این‌ها را در عداد احکام ولایی حساب به این معنی به عنوان قاضی این کار را انجام داده این را با ضوابط فهمیدن خیلی مشکل است این،

س: به عنوان قاضی باشد می‌گویند چون این‌جا علمی داشته علم غیب یا غیره و لذا منطبق قواعد فقط ما نمی‌دانیم موضوع را نمی‌دانیم

ج: بلی منطبق یعنی قطعاً امام مطلب خلاف قاعده که نفرموده این جای شبهه ندارد که،

س: حکومتی که باشد

ج: بلی و حکومتی به این معنی، یعنی ظاهر متن را که می‌خوانیم با قواعد جور در نمی‌آید ملتفت شدید چه می‌خواهم بگویم این مراد من از این بخشی از احکام

س: نمی‌شود ازش حکمی

ج: نمی‌شود یعنی اگر،

۳۷: ۲۳

بگیریم این را نمی‌شود ازش درآورد دقت می‌کنید جزو چیزهای نیست که به درد فقه بخورد، این در باب قضاوت بوده مثل همان بچه‌اش را نصفه بکنیم مادر گفت ولش کن من نمی‌خواهم این یک حالت خاصی است که امام سلام الله علیه برای بیان واقع این را اتخاذ کرده این معنایش این نیست که اگر الآن هم شد ما بگوییم بچه‌اش را نصف کن، دو طرف ساکت شد بگوییم بچه را با ارّه نصف بکنیم این معنایش نیست که الآن این کار اجراء بشود مراد من از حکم ولایی روشن شد،

س: کلاً در قضایا نمی‌شود

ج: نمی‌شود آن حکم کلی را ازش استنباط کرد در این مجموعه قضایا یک احساس دیگری به ما دست می‌دهد که یک واقعیتی بوده امام آن را می‌دانسته یک راهی را پیشنهاد کردند برای این‌که به آن واقعیت برسند دقت کردید، نه این‌که یک حکم قضایی باشد که الآن ما هم بتوانیم آن را اجراء بکنیم

س: که همین نکته برخی فقهاء بزرگ گاهی می‌گویند در قضایای امیرالمؤمنین قابل چیز نیست

ج: بلی این‌ها قابل انتقال نیست عرض کردیم این اولین کتاب این است و این قسمتش هم که تازه مورد قبول واقع شده این هم مشکل دارد این راجع به حالا اسمش را ما گذاشتیم حکم ولایی و خود همین روایت هم باز یک نکات دیگر هم دارد مثلاً مرحوم شیخ طوسی این‌جا روایت را از کتابی، می‌خواهید این روایت را بیاورید باع ولیدتی بغیر اذنی، همین یا از علی ابن حسن ابن فضال نقل کرده آن وقت مقارنه متون حالا چون بحث متن هم بود دیگر، یک نکته دیگر هم عرض کنم بعد آن وقت ممکن است عرض کردم ممکن است الآن نمی‌خواهم نتیجه‌گیری کنم بعضی از احکام نه قضایا که از امیرالمؤمنین نقل شده شاید آن‌ها هم مثل همان حکم زکات در اصل آن‌ها هم ولایی باشد مثلاً بلی،

س: آوردم،

ج: باشد، مثلاً فرض کنید کان علی یضمن الطیب می گفت طیب ضامن است ممکن است این هم از سنخ احکام ولایی حضرت باشد مثلاً کسانی که طیب بودند خیلی وارد نبودند آشنا نبودند بچه طیب بودند حضرت برای این که جلو این کار را بگیرد گفت شماها که معالجه می کنید اگر خسارتی واقع شد ضامن هستید، چون الآن خب طب یک نکته به خود من گفت، گفت اگر این مطلبی سؤال کردم از من که این روایت، گفت اگر این باشد دکتری دکتری نمی کند حاضر نیست وارد کار بشود، لذا بعضی ها متوجه نمی شوند نوشتند که برائت، همان اول نوشتند که ما علاج می کنیم لیکن چیز،

س: ضامن نیستیم

ج: نه ضامن نیستیم با نفی ضمانت، خب اگر ما هم اولاً احتمالاً دارد که آن عبارت طیب است یضمن الطیب بیاورید کان علی علیه السلام یضمن، چون در اصطلاح قدیم طیب بیشتر به کسی گفته می شد البته اصطلاح الآن عوض شده که علم طب را بلد بود، اگر کسی حرفه ای طب داشت متطبب، می گفتند متطبب کسی که طب را رشته ای حرفه ای خودش قرار داده، شاید آن نظر به این بوده که افرادی که یک کمی طب خواندند می آمدند وارد می شدند حضرت می فرماید اگر دست بزنید غرض ضامن هستید، هر نقصی پیدا بشود شما ضامن هستید، و یک احتمال دارد که اصلاً حکم ولایی باشد کلاً حکم ولایی باشد البته متعارفی الآن فقهای ما نیست فقهای ما یا عمل کردند یا نکردند، علی ای حال لیکن یک احتمال هم دارد که این اساساً یک نحو حکم ولایی باشد، غرضم غیر از آن قضایا امیرالمؤمنین چون امیرالمؤمنین اضافه بر آن جهات الهی که حالا محل کلام نیست چون حکومت پنج ساله داشتند، احتمالاً بعضی از مطالبی را که در زمان حکومت انجام دادند این ها حکم هایی ولایی باشند اصلاً این ها اصلاً از حکم اولی و حکم تکلیفی خارج باشد حکم وضعی و تکلیفی اش این یضمن الطیب را آوردی؟

س: یک نمونه دیگر می شود بگوییم که فرمود عاریه گرفته بود دختر حضرت اگر مضمونه نبود دستش را قطع می کردند

ج: بلی حالا آن هم می شود البته آن عاریه مضمونه چون ما داریم که عاریه مضمونه ضامن است و الا اهل سنت عاریه را مطلقاً ضامن می دانند،

س:

۴۶: ۲۷

ج: بلی آقا اما این تعبیر اگر باشد بگوییم آقا این یک حکم ولایی است که امیرالمؤمنین فرمودند به این که طیب این مال زمان خود ایشان باشد، دقت می کنید چه می خواهیم عرض کنم این مسأله که اگر ما احکام ولایی را بابش را باز بکنیم ممکن است عده ای از روایات حل بشود مشکلش اصلاً مشکل روایات مثل همین صحیح به اصطلاح علی ابن مهزیار که دیشب خواندیم خب این همه اشکالات فلان چه کارش بکنیم خب به نظر ما با آن ترتیب که ما گفتیم خیلی راحت حل شد هیچ مشکل خاصی هم نداشت هیچ،

س: اینی که هم جناب حاج آقا دارد می گویند این هم در واقع همان جزو بازهم ولایه می شود دیگر اگر عاریه نبود دستش را قطع می کردند،

ج: نه عاریه مضمونه،

س: اگر نبود دستش را قطع می کردند

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۰۲۲/۱۱/۰۵ - ۱۴۰۱/۰۸/۱۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۰

جلسه: ۲۹

ج: بلی

س: سرقت این جا

ج: با این که سرقت ندارد عنوان سرقت ندارد،

س: کافی این روایتی که فرمودید متطبب است

ج: پس هیچی، من خیال کردم طبیب است اصلاً،

س: این عبارت عبارت را من دقیقاً عرض کنم باب الضمان الطیب و البیطاب

ج: بیطاب دام پزشکی یعنی

س: علی ابن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن

ج: سکونی می خواستم بگویم احتمال دارد مال سکونی باشد،

س: عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال امیرالمؤمنین علیه السلام من تطبب او طبیتره، فلیأخذ البرأئۃ من ولیه و الا فهو له ضامن،

ج: پس اگر تطبب شد همان حرفه است

س: نه نه

۲۹: ۸

نیست

ج: بلی آقا

س: آن متطبب که با امام می آمد طبیب بود دیگر بهش می گفتند متطبب

ج: متطبب اصطلاحاً کسی است که رشته ای، حرفه ای طبابت دارد

س: نه مثل متطبب کسی که

ج: غرض متطبب کسی که در دستگاه عیادت به قول معروف مثلاً مطب باز کرده و مشغول عیادت است مشغول طبابت است

اصطلاحاً این است طبیب کسی که آشنایی با طب دارد حالا این جا تطبب دارد من خیال می کردم طبیب است روایت دیگر هم

دارد یا همین یکی است

س: همین یکدانه است

ج: نه خب اگر سکونی است که خب مشکل دارد حالا احتیاج

س: مثلاً متن چیز دارد کان امیرالمؤمنین علیه السلام یضمن قد صار و

۲۹: ۴۸

و کل من اخذ شیئاً لیصلحه فافسده

ج: طبیب را برداشته طبیب را برداشته چیز را هم برداشته، بیطا را هم برداشته، علی ای حال حالا آن بحث دیگر من احتمال می دهم

که شاید عده ای از این احکام این باشد، آن وقت این روایت را هم باز یک نکته دیگر حالا این جا چون بحث نقد و متن و

این هاست به این مناسبت آن بحث ولایی را دیگر الآن تمام کردیم وارد این نکته بشویم خود این متن روایت هم آنی که در کتاب

کافی است با آنی که در تهذیب است با همدیگر فرق می‌کند و در کتاب تهذیب این‌جا این روایت مال ولیده را از راه علی ابن حسن ابن فضال نقل کرده حالا به این مناسبت وارد این بحث هم بشویم چون این واقعاً چون ما گفتیم بخواهیم اختلاف متون احادیث را بگوییم خیلی طول می‌کشد دیگر یعنی تمام روایات را باید بخوانیم یکی یکی اما بخواهیم یک کمی ضابطه‌مندش بکنیم از این راه وارد بشویم یک مقدار کمی ضابطه‌مند می‌شود باز هم هنوز از دست زیاد در می‌رود اما تا مقداری ضابطه‌مند می‌شود ببینید دقت کنید حالا من مثال بزنم آقای خویی مثلاً در معجم‌شان بعد از این شرح‌الاحادیث یک کسی را می‌گوید یا قبلش وقتی روایتش را می‌آورند دو تا عنوان اضافه کردند یکی اختلاف الکتب یکی اختلاف النسخ شاید دیده باشید مراد ایشان از اختلاف کتب یعنی همین چهار کتاب اصلی مثل تهذیب و استبصار و فقیه و کافی و مرادشان از اختلاف نسخ مابین مثلاً تهذیب با کافی مثلاً، نه مابین نسخی مثلاً تهذیبی که وسائل نقل کرده یا وافی نقل نکرده یا نسخ خطی است یا، این اختلاف نسخه‌ها را با همدیگر مقایسه کردند، س: از یک کتاب

ج: از یک کتاب، نسخه‌های مختلف یک کتاب، و عرض کردیم این بحث چون در بحث متن هم هست، اصولاً در میان علمای شیعه متأسفانه نه تو بخش‌های فقهی و نه بخش‌های حدیث شناسی و نه تو بخش‌های اصولی ما چون یک عده از ابحاث حدیث را هم تو اصول آوردند فرض کن تو معالم هم دارد بحث خبر واحد و عدالت درش معتبر است چه معتبر است؟ این‌ها را هم دارند توی تذکیر عدلین می‌خواهد نمی‌خواهد اجمالاً تو بعض کتب اصولی عده‌ای از ابحاث خبر اصلاً بعد از به اصطلاح آمدن فقه الرضا چه در فصول چه در قوانین قوانین جلد دوم که خوانده نمی‌شود در آن‌جا اصلاً یک قانون یا یک فصلی را راجع به خود کتاب فقه الرضا قرار دادند این قدر تو مفردات رفتند و لذا مرحوم حاجی نوری، در خاتمه مستدرک مفصل راجع به فقه الرضا نوشته یک مقدار زیادش کلمات اصولیین است حتی، نه فقط فقهاء، یعنی هم فقهای ما راجع به این کتاب نوشتند هم محدثین نوشتند و هم اصولیین راجع به شرائط حدیث در این‌ها آمده و عرض شد که در قدمای اصحاب ما تا یک مقداری متأخرتر ما متعرض اختلاف متن نشدند اولین شخصی ملتفت شد که متون احادیث ما ظاهراً اول ایشان است من فعلاً قبل از ایشان به یاد ندارم مرحوم شهیدثانی در داریه است ایشان ملتفت شد که شیخ طوسی متنش با کافی و این‌ها خیلی فرق دارد متنش یا سندش، ایشان ملتفت این نکته شد، یعنی تا قبل از ایشان من ندیدم کسی متعرضی پسر ایشان صاحب معالم در منتقى عملاً آورده یعنی مقابله متون کرده، و خصوصاً چند دفعه هم عرض کردم ارزش کار ایشان به این است که تهذیب خط شیخ پیش پدرش بوده شهیدثانی بعد هم پیش ایشان لذا توانسته با تهذیب خط شیخ هم مقابله کند که نمی‌دانم حالا بعد این تهذیب به کجا رسیده دست که رسیده؟ خیلی از آن خبری ندارم فقط عرض کردم کراراً بدیش این است که اولاً ایشان صحیح و حسن آورده، موثق و ضعیف را نیاورده و ثانیاً تا اوائل حج است کتاب کامل نیست، این راه اگر گرفته می‌شد خیلی مشکلات را حل می‌کرد متأسفانه این راه گرفته نشد اما به هر حال چرا؟ یعنی انصافاً بعد از این فتره خیلی علمای ما خیلی ورداشتند مقابله کردند و به یک نتایج عجیب و غریبی هم رسیدند که الآن به درد همین مرحوم صاحب حدائق شاید چندبار من دیدم، آقای خوبی دوبارش را مثلی که نقل می‌کنند اما آنی که من دیدم من چندبار ایشان دارد: قلماً توجد رواية سلمت من الزيادة او النقيصة او التحريف او التصحيف سنداً او متناً یعنی عند الشیخ یعنی، دیگر خیلی تند است انصافاً و خلاف انصاف هم هست خلاف مدرسه الانصاف است خیلی تند رفته ایشان و لیکن این حلش به همین نکته‌ای است که الآن می‌خواهم بگویم یعنی آن اساس کار این‌ها خیال کردند اگر یک متنی در کافی

آمد اگر در تهذیب با آن اختلاف دارد مال تساهل شیخ است دقت نکردند در کافی از یک سند است مرحوم شیخ از راه دیگری نقل می‌کنند مثلاً همین حدیث را اختلافش زیاد نیست یک مختصری اختلاف هست چون شیخ ولو می‌رساند به عاصم ابن حمید و بعد هم محمد ابن قیس عن ابی جعفر لیکن از طریق ابن فضال پسر است و من کراراً عرض کردم در کتاب کافی خیلی معدود روایات است، ازش تعبیر می‌کنند به علی ابن حسن، روایات ابن فضال پسر در کتاب کافی خیلی معدود است آنی که در کتاب کافی بیشتر هست ابن فضال پدر است نه پسر صدوق هم اگر یکی یا دوتا داشته باشد فکر نمی‌کنم اصلاً در راه صدوق این کتاب ابن فضال پسر خیلی در بینی ظاهراً ابن الولید یا صدوق به هر حال هر دویشان یکی شان خیلی اعتمادی به این کتاب نداشتند آنی که ما الآن از علی ابن حسن زیاد داریم مال شیخ طوسی است انفرادات شیخ طوسی است و این نشان می‌دهد کمال دقت شیخ طوسی را که با این که مصدر مختلف است تصرف نکرده تو حدیث همان طور که بوده آورده و این کاشف از اختلاف آن مصادر است نه این که شیخ تساهل داشته، سلمت عنده قلما توجد عنده روایه این واقعاً انصافاً درست نیست آن وقت آقای خویی تعبیر فرمودند اختلاف الکتب و اختلاف النسخ البته ایشان نظرشان فقط به سند است ما الآن بحث‌مان راجع به متن است اساساً بحثی که ما الآن داریم راجع به متن است لیکن سند را هم ما به حکم متن حساب می‌کنیم و یک مقداری این مطلب را باز می‌کنیم یعنی برای بیان موارد اختلاف یک ضابطه‌های را الآن عرض می‌کنیم که نافع است البته عرض کردم بعض جاهایی هم برخورد می‌کنیم که این ضابطه ما جواب نمی‌دهد یعنی مشکل است تشخیصش ما آقایون چون بحث رجالی را مطرح کردند، چند مرتبه عرض کردم بحث‌هایی که در میان شیعه تا قبل از شیخ راجع به نسخ و کتب و مصادر بود این بحث‌ها تدریجاً بعد از شیخ حذف شد، چون آن بحث‌ها مبنی بود بر مباحث فهرستی و روش فهرستی تحلیل فهرستی مثلاً ما عنوان اصول مصنفات را داریم هم در کتاب صدوق در کتاب صدوق اولش هم آمده و جمیع ما فیه ما فیه مستخرج من الکتب المشهوره التي عليها المعول و اليه المرجع، اسم می‌برد بعد می‌گوید و غیر ذلک من الاصول و المصنفات یعنی شیخ صدوق هم این مبنی را داشته که کتاب‌های شیعه به دو قسمت اصول و مصنفات، خود شیخ هم در چندتا دارد من جمله تل اکبری غیرش روی جمیع الاصول و المنصفات درباره تا آنجایی که من می‌دانم هنوز قبل از ایشان پیدا نکردم اولین نفر احمد ابن هلال است روی جمیع اصول اصحابنا این احمد ابن هلال عرض کردیم اگر این احمد ابن هلال را که متولد صد و هشتاد است بگیریم از سال دویست، اصطلاحاً این طور بوده کسی که طلب حدیث می‌کرده، بیست سالگی اصطلاح در کتب اهل سنت آمده در کتب ما نیامده، در کتب مثل حتی کفایه خطیب بغداد دارد سنی که برای طلب حدیث می‌رفتند بیست سالگی بود اگر ما این را قبول بکنیم احمد ابن هلال از زمان حضرت رضا به طلب حدیث افتاده یعنی تقریباً می‌شود گفت ردپایی کلمه اصول را در کتب اصحاب از سال دویست ما پیدا می‌کنیم چون نوشتند که اصلاً این کلمه از کی پیدا شد؟ و چرا پیدا شد اصلاً؟ آن وقت اگر این مطلبی که من عرض کردم که حالا شرحش جای دیگر درست باشد این تقریباً به زمانی مقارن است با تقسیم حدیث بین اهل سنت بصحیح، بعید نیست اهل سنت صحیح حسن را البته حسن را ظاهراً بعد از این تاریخ سال‌های دویست و هفتاد و هشتاد در آوردند، حالا عرض کردم یک شرحی دارد باید مصادر خود اهل سنت را هم بخوانیم که این را می‌گوید از کجا پیدا شده؟ و لیکن صحیح را باید گفت تقریباً سال‌های دویست و ده و بیست و این‌ها که منجر به مثل صحیح بخاری منجر شد به مسند احمد حالا مسند احمد را هم عده‌ای صحیح می‌دانند عده‌ای می‌گویند نه حالا صحیح به آن معنی نیست و لیکن علی ای حال جزء کتب تراز اول‌شان حساب می‌شود دویست و چهل و یک

وفات ایشان است بخاری هم دویست و پنجا و شش عرض کنم که اگر این مطلب درست باشد این ارزیابی این می شود که از حدود اوائل قرن سوم یک ارزیابی رجالی برای احادیث شد که صحیح و حسن و این ها شد، یک ارزیابی فهرستی شد که اصول و مصنفات شد چون این را نگفتند، یک ارزیابی رجالی داریم یک ارزیابی فهرستی داریم، در ارزیابی فهرستی اصول و مصنفات شد، این تقریباً تا سال های مثلاً چهار صد و چهار صد و بیست هست یعنی تا وقتی که مدرسه قم است، مرحوم شیخ طوسی چون قائل به حجیت خبر شد رفت رو مبنای رجالی اصطلاح اصول مصنفات دیگر خود به خود حذف شد، لذا مثل زمان ابن ادریس و این ها که اصلاً قائل به حجیت نشدند علامه هم که اصلاً نمی آورد بحث اصول مصنفات را و لذا خوب دقت کنید بعدها مثل فرض کنیم آقای خویی علامه هم همین طور اگر برداشتند حدیث را ارزیابی کردند فرقی بین اصول و مصنفات نگذاشتند خوب دقت بکنید،

س: از دبه شیب هم می ماند

ج: مثلاً فرض کنیم یک حدیث را صدوق تو فقیه آورده که تقریباً به منزله اصول است یک حدیث را تو علل الشرایع آورده آن را هم آقای خویی بررسی سندی می کردند این هم بررسی هیچ فرق نمی کند با این که خود صدوق رحمه الله در اول فقیه می گوید: و لم یکن قصدی فیه قصد المصنفین فی ایراد جمیع، قصد من نمی خواهم مصنف بنویسم خودش دارد می گوید تو علل الشرایع مصنف نوشته، توی فرض کنید خصال مصنف نوشته از این عبارت صدوق فی ایراد جمیع ما رووا، کانما مصنف این است انسان هرچه روایت بوده بیاورد، روایتی که نقل کرده البته احتمال دارد: رووا هم خوانده بشود، حالا ضبطش کردند رووا اینی که نسخی که من ندیدم این نسخه به نظرم مشهور است لیکن احتمالاً رووا باشد جمیع آنچه که این ها اجازه روایت دادند چون عرض کردم این عبارت را چند دفعه عرض کردیم فروینا در صدوق هم دارد: رویت و روینا روینا یا رویت، روینا، رویت رویت رویت، ما آمدیم این جور فرق گذاشتیم اگر بگویند روینا یعنی نقل می کنم حکایت می کنم اگر می گویند روینا یعنی آن را نقل می کنم با شواهد روایت با آن قواعدی که بر روایت بود اگر گفت روینا یعنی من نقل می کنم با شواهد روایت و اجازه گرفتم برای روایتش اجازه هم گرفتم دقت می کنید، اجازه گرفتم برای روایتش نه این که فقط شرائط را مراعات کردیم این

۴۲: ۴۱

را که به خود من به ذهنم می آید که ای کاش این عبارت را سه جور بخوانیم با سه تا معنی اراده سه تا حالا توضیحات بعد مفردات و این ها باید جای خودش علی ای حال خوب دقت بکنید اما مع ذلک کله آقای خویی این روایات صدوق را در همه کتبش به یک نحو بررسی می کند، این چون نحوه رجالی است این که می گویند فرق بین رجالی و فهرستی چه است؟ یکی از فروق بسیار واضحش همین مسأله اصول و مصنفات است، یکی از فروق بسیار واضحش اصول و مصنفات است که اصحاب ما بین سنه دویست تا چهار صد مراعات می کردند که در اصول است یا در مصنفات از بعد از شیخ طوسی دیگر این اصطلاح محو شد چرا؟ چون بحث رجالی شد در بحث رجالی فرقی بین اصول و مصنفات نمی گذاشتند سند را بررسی می کردند در بحث فهرستی فرق می گذاشتند بین اصول و بین مصنفات دقت می فرمایید پس بنابراین با این مطلبی که ما عرض کردیم ما این راهی را که آقای خویی فرمودند اختلاف کتب اختلاف النسخ این را چون ما می خواهیم بگوئیم برای این که خیلی از متون مخصوصاً در کتاب تهذیب شیخ، مثلی که من در اثناء گفتم در فقه در حدیث در اصول این را توضیح بدهم چون این بحث حدیث و ما يتعلق

بالحدیث هم در کتب اصول آمده یک قسمتش هم در کتب حدیث آمده قسمت‌هایش بیشترش در آن‌جا و هم در کتب فقه آمده در تشخیص احادیث، و گاهی هم در مقدمات کتب فقهی مثلاً چون حدیثی مورد اعتماد ماست لذا در هر سه علم روی حدیث کار شده از این جهت و لذا ما برای اولین بار عرض کردیم بحث تعارض یا اختلاف حدیث هم در کتب حدیث آمده هم در کتب اصول آمده دو دید است دو زاویه است اصلاً،

س: حیث بحث‌هایشان فرق می‌کند

ج: بلی، چون در زاویه در اصول که آمده مثل مرحوم نائینی دیگران چون این‌ها مبنی بر حجیت گرفتند خبر را حجت گرفتند لذا تعارض را فرض کردند اما در حدیث ممکن است اصلاً بگویند تعارضی نیست اصلاً حجت نیست خصوص آنی است که معارض نداشته باشد معارض داشته باشد اصلاً در حجیتش تأثیر می‌گذارد و لذا در کتب حدیث اولین کتاب‌های حدیثی ما که نوشته در تعارض دوتا اسم دارد همان کتاب مثلاً یونس مثلاً نجاشی نوشته اختلاف الحدیث شیخ نوشته علل الحدیث، اختلاف الحدیث بیشتر زاویه اصولی است علل الحدیث بیشتر زاویه حدیثی است دقت، این زوایای کار گاهی مورد دقت نشده، آن وقت راجع به این‌جا مرحوم آقای خویی بحث را روی صدور و سند بردند ما الآن معظم بحث ما روی متن است الآن بحث ما اساساً رو نقد متن است ما به جای کلمه اختلاف الکتبی که ایشان فرمودند اختلاف المصادر می‌گذاریم مصدر حساب می‌کنیم نمی‌آییم روی بحث این‌که کتب کتبی که ایشان حساب می‌کند همین کتبی است که چاپ شده دست ما موجود است اختلاف مصدر که من عرض می‌کنم یک معنای عامی دارد و لذا چون ما آمدیم از راه فهرستی بررسی کردیم این نتیجه همان بحث اصول و مصنفات است، یک بحثی است که باز ما اضافه کردیم روی جهت فهرستی، آمدیم مصادر را به سه دسته اساسی تقسیم کردیم مصدر اولیه، مصدر متوسط، مصدر متأخر این مقایسه این مصدرها خیلی در تعریف متن تأثیرگذار است، مصدر اولیه آن وقت مراد ما از مصدر اولیه یعنی اولین باری که این حدیث نوشته شده مکتوب شده مثلاً زراره حدیث نقل می‌کند شواهدی نداریم که زراره نوشته‌اش فرض کنیم به حریر داده یا نوشته‌اش را به عمر ابن اذینه داده، این‌ها شاگردهای زراره‌اند تمام این‌ها کتاب دارند برای خود زراره در مثل نجاشی کتاب نسبت داده نشده، ممکن بوده نوشتار بوده اما فعلاً شواهد ما این است، البته آقایون یک بحثی دارند که: اذا دوران امر بین نوشتن و شفاهی بودن و نوشتاری باشد لا اقل اصل اولی شفاهی بودن است، یا قدر متیقن، ما به این حرف‌ها هم خیلی اعتقاد نداریم اصل اولی و قدر متیقن این حرف‌ها به درد تاریخ نمی‌خورد ما چون در این‌جا دنبال واقعیت هستیم نه دنبال حجیت که قدر متیقن بگیریم ما دنبال کشف واقع هستیم پس ببینید ما می‌گوییم مصدر اولی به جای تعبیر آقای خویی می‌گوییم مصدر اولی، مصدر متوسط و بعد متصدر متأخر مصدر اولی یعنی اولین باری که این حدیث نوشته شده مصدر متوسط جای دومی که در نوشتار بعدی در نوشتار حدیث آمده و مصدر متأخر آن مصدری است که الآن در اختیار ماست، اصطلاح ما از مصدر متأخر آن مصدری است که الآن در اختیار مثلاً کافی لذا این کتبی که ایشان نوشته این مصدر متأخر حساب می‌شود کافی تهذیب استبصار این مصدر متأخر است و داعی هم نیست که ما در مصدر متوسط حتماً در همین رتبه و این‌ها باشد آنچه که الآن موجود است و چاپ شده در اختیار ماست ما اصطلاحاً به او می‌گوییم مصدر متأخر ولو محاسن برقی، اگر محاسن برقی چاپ نشده بود ما او را مصدر متوسط حساب می‌کردیم چون کلینی به یک واسطه از ایشان نقل می‌کند ایشان به یکی دو واسطه از کس دیگر نقل می‌کند دقت می‌کنید اما چون کتاب به دست ما رسیده الآن، این چون این اصطلاح است دیگر این را باید اصطلاح را هم یک کمی توضیح

بدیهیم، مصدر متأخر آن مصدری است که الآن دست ما رسیده فرض کنید کتاب تهذیب، کتاب کافی، کتاب فقیه این مصدر متأخر است آن وقت ما فقط ارزیابی بین مصدر متأخر نمی‌کنیم کاری که صاحب معالم کرده در متون، ما هم در سند هم در متن هر سه مصدر را بررسی می‌کنیم مثلاً شیخ طوسی این حدیث را از کتابی فرض کنیم مثلاً ابن فضال پسر گرفته این مصدر در اختیار کلینی و اختیار صدوق نبوده، این مصدر در اختیار این دو نفر نبوده، چون نبوده عادتاً اختلاف پیدا می‌شود سر اختلاف این است آن وقت ما گاهی اوقات مصدر اول داریم، مصدر متوسط مشترک است، مثلاً فرض کنید مثال مصدر اول بزمن کتاب حلبی، کتاب حریر این مصدر اول است یعنی جایی که اولین بار اصلاً دارد در بعضی از عبارات که کتاب حلبی را حضرت عرضه کرد به حضرت صادق فرمود: اُتری لهؤلاء مثل هذا، اصلاً سنی‌ها همچون نوشتاری ندارند چون ظاهراً نوشتار موطأ مالک شبیه همین کتاب حلبی است اما این بعد از وفات، این سال صد و پنجا نوشته، این قبل این در زمان حیات است، و درست است مطلب کاملاً صحیح است آن وقت این کتاب مصدر متوسطش ابن ابی عمیر است البته ما شواهدی زیاد داریم ابن ابی عمیر شش جلد کتاب داشته، نوادر بوده پیش چندجا اصلاً صدوق اسم می‌برد لیکن چون به ما نرسیده از او مصدر متوسط نام می‌بریم ابن ابی عمیر با یک واسطه از حلبی نقل می‌کند با یک واسطه باز مصدر متأخر ما کتاب فرض کنیم کافی است کافی توسط علی ابن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر پس آن مصدر اول کتاب حلبی می‌شود مصدر متوسط، کتاب ابن ابی عمیر می‌شود مصدر متأخر ما هم کتاب کافی می‌شود آن وقت بررسی این‌ها یعنی مثلاً ممکن است همین حدیث حلبی باز یک مصدر دیگری برسد به صفوان عن حماد عن حلبی یعنی یک واسطه با حلبی یعنی گاهی می‌شود اختلاف حدیث در مصدر اول یکی اند در مصدر وسط با هم فرق می‌کنند گاهی در مصدر وسط هم با هم یکی اند در مصدر متأخر یعنی این اختلاف را خیلی دقیق می‌توانیم ریشه‌یابی کنیم خیلی علمی می‌توانیم ریشه‌یابی کنیم همین کتاب معاویه ابن عمار را من مفصل تو بحث حج متعرض شدم مثلاً یک نسخه‌ای است مال موسی ابن قاسم این نسخه مال نسخه‌ای به اصطلاح کوفی است گاهی اوقات یک حدیث واحد در نسخه موسی ابن قاسم هست همین کتاب معاویه یک جور است در این کتابی که در قم بود مرحوم علی ابن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر این یک جور دیگر آمده این‌جا اختلاف را ما زدیم به مصدر متوسط نه این‌که شیخ اشتباه کرده مصدر متوسط عوض شده مصدر اولیه یکی بوده کتاب الحج معاویه ابن عمار لذا عبارت شیخ با یکی دیگر متنش نمی‌خورد خیلی طبیعی هم هست نخورد، و این دقت مرحوم شیخ است که کاملاً یعنی در حقیقت دو نسخه از کتاب موجود بوده البته یک بحث کلی داشته باشیم به طور متعارف دارد مواردی، به طور متعارف اختلاف این مصادر غالباً یک جوری هست که به اصل مطلب ضرر نمی‌رساند این هم خیلی مطلب مهمی است، یعنی

یک،

س:

۵۰:۳۵

ج: مثلاً ما الآن آن وقت این خیلی فوائد دارد پس ما به جای اختلاف الكتب اختلاف المصادر می‌نویسیم همین روایت عمر ابن حنظله را کلینی از یک راه نقل کرده مرحوم شیخ از راه نوادر محمد ابن علی ابن محبوب نوادر مصنف یا مصنفین است محمد ابن علی ابن محبوب خب کلینی اصولاً در کتاب کافی از ایشان نقل نمی‌کند در جلد دوم یکدانه حدیث از ش نقل می‌کند در هفت جلد بقیه، مرحوم شیخ عدد زیادی از ایشان نقل می‌کند در همان جلد طهارت و صلات و الی آخره، صدوق در اواخر مثل دیات

و شهادات و این‌ها از ش نقل می‌کند، اما شیخ طوسی زیاد از ش نقل می‌کند، کتابی داشته به نام نوادر المصنف یا نوادر المصنفین که حالا آن هم یک شرحی دارد که نمی‌خواهم بگویم شیخ از این نقل می‌کند آن وقت نقل این، نقل نوادر باز نقل کلینی اختلاف دارد هردو با نقل صدوق اختلاف دارد آن‌که حدیث مشهوری است هم حدیث، آن وقت ما آن‌جا هم آمدیم ریشه‌یابی کردیم مثلاً من باب مثال همین روایت عمر ابن حنظله ما در کتب فهارس مان عمر ابن حنظله بهش کتابی نسبت داده نشد آیا این حدیث نوشته بوده، احتمالش هست ننوشته شفاهی بوده ما فعلاً چیزی نمی‌توانیم بگویم قدر متیقن این است که شفاهی باشد باش معامله‌ای این‌ها حرف‌های است بد نیست اما به درد کاری که می‌خواهیم بخورد نمی‌خورد لیکن داود ابن حسین شاگرد ایشان ایشان صاحب کتاب است، لذا ما عادتاً می‌گوییم مصدر اول این است که از عمر ابن حنظله خبر امام صادق که فرمودند شفاهی بوده، ایشان که آمده به داود گفته شفاهی بوده مصدر اول این است بعد اسمی فرض کنیم مثلاً صفوان هست، مصدر متوسط این است صفوان است حالا آن است یا یکی دیگر حالا نمی‌خواهم وارد تفصیل بشوم آن وقت مرحوم شیخ از مصدر دیگری به نام کتاب نوادر المصنف محمد ابن علی ابن محبوب نقل کرده که این هم به اصطلاح مصدر متوسط حساب می‌شود حالا این را هم یک توضیحی می‌خواهم بدهم که نه کلینی از این راه نقل کرده نه صدوق نقل شیخ هم با بقیه فرق دارد خبر این دقت شیخ است که مصدر عوض شده ولو مصدر اصلی یکی است کتاب داود ابن حسین.

البته این‌جا یک نکته‌ای هست که این نکته باز خیلی جای تأمل دارد مصدر اولیه فرض کنیم کتاب داود، دوم بعدش صفوان هست بعدش هم جناب مستطاب محمد ابن علی ابن محبوب هردو هم صاحب کتاب اند هردو هم جزو مؤلفین بزرگوار ما هستند یعنی این طور نیست که گمانم باشند لذا در این جور جاها باید مثلاً بگوییم دو تا مصدر متوسط است نه یکی مصدر اولیه یکی بوده مصدر متوسط دو تا است یکش محمد ابن علی ابن محبوب که شیخ طوسی از این نقل کرده اصلاً شیخ طوسی رحمه الله علیه از این مصدر متوسط نقل کرده که کلینی و صدوق نقل نکرده، خبر این برای تحلیل اختلاف کاملاً روشن است پس به جای اختلاف، اینی که آقای خویی، البته این بحث ما توی سند هم می‌آید دیگر ما دنبال اختلاف کتب نیستیم اختلاف مصادر این تفکر هم بر اساس فهرست است کار فهرستی است مثلاً فرض کنید حلبی کتاب داشته اما زراره روشن نیست توی فهارس نام کتاب ایشان نیامده یعنی فهرست نجاشی به اصطلاح، نام کتاب ایشان نیامده، نمی‌توانیم الآن ایشان را صاحب کتاب، و قدر متیقن می‌خورد حریر شاگردهای ایشان همه صاحب کتاب‌اند حریر هست عمر ابن اذینه هست عبدالله ابن بکیر هست جمیل ابن دراج این‌ها شاگردهای زراره هستند، آن وقت اگر این طور شد گاهی اوقات در یک باب واحد هم از این شاگرد روایت داریم از آن هم از آن یکی با هم دیگر هم اختلاف دارند، این‌جا در حقیقت اختلاف به مصدر اول می‌خورد گاهی اختلاف در مصدر متوسط است یعنی ابن ابی عمیر یا صفوان می‌خورد،

س: تو مصدر اول علت اختلاف چه می‌تواند باشد؟

ج: نسخه کتاب مختلف بوده احتمال هم بعضی‌ها قواعد تحدیث را مراعات نکرده البته ابن ابی عمیر که بعید است، احتمال دارد که قواعد تحدیث مثلاً اعتماد کردند بر نسخه‌ای که در بازار موجود بوده،

س: یا سهو تو استنساخ

ج: یا در استنساخ یا عبارتی نخوانده نشده یا غلط خوانده شده

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۰۲۲/۱۱/۰۵ - ۱۴۰۱/۰۸/۱۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۷

جلسه: ۲۹

س: تعابیر طوری است اصلاً با استنساخ چیز نمی‌شود

ج: دیگر حالا باید آن‌ها را حساب کرد من دارم رمزی می‌خواهم بگویم اختلاف کتب کافی نیست،

س: فصل راوی از روایات

ج: احتمال دارد نقل به معنی چون اجازه دادند امام نقل به معنی را

س: در مصدر اول

ج: ممکن است مصدر اولی که کتابت باشد، ممکن است که فهم معنی اذا کنت ترید المعنی فلا بأس، اسمع منك الحدیث فزید و

انقص قال اذا کنت ترید المعنی فلا بأس، مال محمد ابن مسلم است،

س: تو یک مصدر که حاج آقا دیگر این معنی ندارد که درست است

ج: بلی آقا

س: تو یک مصدر که دیگر معنی ندارد این جور،

ج: چرا؟

س: یکدانه یک جور گفته و رد شده

ج: می‌گویم چون نسخ کتاب مختلف بوده نسخی، چون در کوفه این کتب زیاد بوده بعدها تو قم روش کار کردند این کار مال

بعد است در کوفه زیاد بوده این نسخه رسیده همان طور که رسیده نقل کردند، آن نسخه هم رسیده همان طور که رسیده نقل

کردند، دقت کردید پس دقت بکنید آن وقت در این جا آنچه که خیلی مهم است هم مصدر اول بررسی بشود هم مصدر متوسط

حالا آن نکته‌ای که راجع به نوادر محمد ابن علی ابن محبوب ایشان کتابی دارد به نام نوادر المصنفین که من یک توضیحاتی هم

عرض کردم شاید عنوان کتاب ایشان اشاره به این باشد که روایات شاذ و نادر دارد اگر این باشد خیلی نتیجه‌گیری عوض می‌شود

چون ما کتاب‌های زیادی به اسم النوادر داریم که شاید مراد روایت‌های ناب باشد مثل نوادر ابن ابی عمیر، نوادر احمد اشعری اما

ایشان دارد عنوان کتابش نوادر المصنفین یا نوادر المصنف احتمال این عنوان جزو عناوینی باشد که اشاره دارد خود ایشان روایت

شاذ است این خیلی تأثیرگذار است حالا دیگر من نمی‌خواهم وارد تأثیرش بشوم این خودش بلی تأثیر فراوان دارد که اصلاً

خودش اساساً روایات شاذ را آورده نه روایات مشهور روایاتی که حالت شذوذ دارد حالت انفراد دارد، محل اشکال بوده و لذا هم

شاید کلینی اصلاً نقل نمی‌کند صدوق نقل نمی‌کند این نقل نکردن‌ها نکته داشته عرض کردیم در کتاب نجاشی گاهی می‌گوید له

کتاب النوادر، گاهی می‌گوید له کتاب نوادر بدون الف و لام، نوادر که باشد وصف است، النوادر عنوان است اسم کتاب النوادر

بوده، و لذا آن را این جور بخوانید له کتاب نوادر،

س: بدل بشود

ج: بدل بشود، یا له کتاب نوادر به نحو اضافه، آن وقت مرادش این است

س: الف و لام داشته باشد

ج: الف و لام داشته باشد کتاب النوادر، اسم کتاب النوادر است آن وقت مراد از نوادر له کتاب مجموع نوادر، این جعفر ابن حسین

مؤمن را بخوانید قمی له کتاب،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۰۲۲/۱۱/۰۵ - ۱۴۰۱/۰۸/۱۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۸

جلسه: ۲۹

س: چرا این‌ها شواذ را نقل کرده

ج: متفرقات آورده کشکول مانند آورده،

س: یعنی خودش می‌دانسته که این‌ها

ج: بلی خب باشد

س: اصحاب به این‌ها عمل نمی‌کنند

ج: باشد اشکال ندارد می‌آوردند این را می‌خواسته بیاورد

س:

۵۳: ۲۷

ج: من به اصطلاح من احتمال می‌دهم که در حقیقت این‌ها که شاذ و این‌ها بوده می‌آوردند یک اصطلاحی اهل سنت دارند ما نداریم یکتب حدیثه و لایحتج به، نوادر روایاتی بوده که یکتب و لایحتج به، جعفر ابن حسین،

س: در فهم معانی مؤثر است در قرائن

ج: خیلی مؤثر است دقت کردید،

س: کتاب می‌نویسد احادیث ضعیفه

ج: نه آن احادیث داریم تصادفاً داریم همین ابو عبدالله مؤمن نوشته له کتاب متتهل الحدیث همین عجیب است این کتاب اگر ثابت بشود، این از اصحاب امام صادق هم هست ابو عبدالله مؤمن ذکریا ابن عبدالله خیلی عجیب است این ذکریا ابن محمد یا عبدالله کتاب متتهل، این جعفر ابن حسین می‌گوید له کتاب مجموع نوادر، که احتمال دادیم اختصاص شیخ مفید همین است چون الآن یک کتاب متفرق است کشکول مانند است خیلی کشکول، بلی آقا؟

س: مجموع که ندارد

ج: کتاب نوادر می‌دانم

س: کتاب یا کتاب النوادر

ج: مجموع را توش ندارد یک‌جا هم مجموع دارد

س: حسن ابن حسین، ابن حسن ابن حسین لؤلؤیی است،

ج: له کتاب

س:

۵۹: ۰

کثیر الروایه له کتاب مجموع النوادر

ج: این را هم آخر تازگی دیده بودم همیشه بین این دوتا اشتباه، به هر حال هست این عبارت حالا مال

س: این تازه با آن مستطرفات فرق می‌کند

ج: طبعاً مستطرفات که آن هم در حکم نوادر است آن وقت خوب دقت کنید اگر این مطلب شد و این مطلب روشن شد یعنی معلوم می شود که سر این که عده ای که عمل نکردند چه است؟ اصلاً اسم کتابی چون این جعفر ابن حسین دارد که آمد عراق، بغداد و همان جا ماند ظاهراً اسم محمد ابن محمد ابن نعمان که اول اختصاص هست ایشان این کتاب را از ایشان نقل می کند و لذا هم این الآن این کتاب اگر همانی باشد که من احتمال دادم نوادر و متفرقات جعفر ابن حسین باشد خب یکی از مصادر قدیمی ماست که از بین رفته ما خیال می کردیم نیست اصلاً به اسم اختصاص شیخ مفید من احتمال قوی می دهم این کتاب مال ایشان است مال همین جعفر، نوادری است که اسمش را برده و فعلاً به این عنوان پیش ما موجود نیست علی ای حال،

س: دارد که نوادر روایاتی باشند که مربوط به باب خاصی نبوده

ج: احتمال دارد بعید است، ظاهراً مصنفات و نوادر، غیر النوادر، نوادر و مصنفات روایات کتابی بوده که روایاتی است تکتب و لایحتج بها، نه روایات فوق العاده ضعیف که ارزش نوشتن را هم ندارد یک روایت خیلی ضعیف بود که نوشته نمی شد یک روایات به حساب محل عمل این نبود، اما نوشته می شد صلاحیت داشت یعنی ممکن بود کسانی نگاه کنند قبول بکنند اگر این تفسیری که من به ذهن خودم رسیدم جای هم ندیدیم از کسی نشنیدیم باشد خیلی مشکلات فهرستی آن زمان حل می شود اصلاً، در حقیقت فهرست، بلی آقا

س: سه صد و چهل

س: این مؤلف احتمالی اختصاص سه صد و چهل وفاتی

س: سه صد و چهل جعفر ابن حسین

ج: بلی

س:

۴۷: ۰: ۱

ج: بلی این احتمالاً این باشد اصلاً سه صد و چهل بیشتر است به نظرم،

س: توفی جعفر بکوفه سنه اربعین و ثلاثه مائه

ج: عجیب، مثل ابن الولید است علی ای حال اول کتاب هم زیاد اسمش هست جعفر ابن الحسین، جعفر ابن الحسین، اول همین اختصاص اسم این هست،

س: دست شیخ مفید افتاده شیخ مفید

ج: شیخ مفید ورداشته نقل کرده این ها خیال کردند مال شیخ مفید است، اصلاً مال ایشان نیست واضح است مال شیخ مفید نیست آقای خویی هم کراً می گوید کتاب منسوب الیه و لم یثبت واضح است مال شیخ مفید، اصلاً اسانیدش و این ها نمی خورد به همین جعفر ابن الحسین می خورد به این جعفر ابن حسین عرض کردم اول اختصاص هم چندجا اسم ایشان برده شده جعفر ابن الحسین جعفر، ابتداء به اسم ایشان شده،

س: آقای مصطفوی نوشته که توی چندتا از نسخه ها که استنساخ کرده می گوید سه تا از نسخه ها نوشته که کتاب مستخرج من کتاب الاختصاص تصنیف ابی علی احمد ابن حسین ابن احمد ابن عمران

۴۹: ۱: ۱

ج: بلی بعید می‌دانم آن باشد احتمال قوی همین می‌دانم

س: نسخه بدل نیست چون مال کتابخانه محمود سماوی است

ج: بلی آنی که الآن با خود کتاب می‌خورد به استثنای

س: نوشته تألیف که است؟

س: ایشان می‌گویند توی سه تا از، می‌گویند آنچه که قطعی است این کتاب قطعاً از تألیفات شیخ مفید نمی‌باشد

ج: اولش هست قال حدثنا محمد ابن محمد ابن نعمان

س: می‌گویند احتمال در مورد این شخص وجود دارد، ابوعلی احمد ابن حسین ابن احمد ابن عمران اشعری بعد ایشان می‌گویند

که این انتساب از توی بعضی از نسخه‌های کتاب به ما رسیده که یکی نسخه علامه مجلسی بوده و وی این مطلب را در مقدمه

بحارالانوار از روی نسخه‌ای عتیقه‌ای نقل کرده است در حال حاضر نیز ما سه نسخه خطی از این کتاب می‌شناسیم که همین

انتساب بر روی آن‌ها آمده است و در ابتدای آن‌ها این عبارت آورده شده است کتاب مستخرج من کتاب الاختصاص تصنیف ابی

علی احمد ابن الحسین ابن احمد ابن عمران

س: این غیر از آن است

ج: بلی خیلی بعید است

س:

۴۸: ۲: ۱

ج: بلی خیلی بعید می‌دانم کتاب، اولش می‌گویم چون باید یک جوری هم با اسم شیخ مفید هم بسازد حالا این ابی علی را حال

من تطبیق خارجی‌اش را نمی‌دانم حالا،

س: نوشته بعد از این تملکات که نسخه‌ها هست همه کسانی که تملک نوشتند عبارت‌شان جوری است که انگار کتاب مال

اختصاص مال شیخ مفید بوده این مستخرج مال این آقای چیز بوده احمد ابن حسین باشد

ج: بعید است نه، شاید این احمد ابن حسین بعد از مفید است نه شاید احتمالاً، این که ایشان می‌خواهد بگوید حالا باز آن را باید

نگاه کنیم اما آنی که من خودم روی اختصاص کار کردم و سندش هم می‌خورد مثلاً تو همین اختصاص مقدار معتناهی روایت

ابن بوته هست چون ما ابن بوته را در فهرست داریم در روایات زیاد نداریم تو تهذیب داریم ازش محمد ابن جعفر اما تو این

اختصاص نسبتاً زیاد است، از محمد ابن جعفر ابتداء به اسم ایشان این به همین سند می‌خورد به همین جعفر ابن الحسین می‌خورد

حالا به هر حال فعلاً وارد این بحث نشویم آن وقت راجع به کتاب نوادر مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب شاید بتوانیم او را ما

مصدر متأخر حساب کنیم، این کتاب الآن دست ما نرسیده اما مسلم در اختیار شیخ بوده، رتبتاً مثل برقی است یعنی برقی بین این

کتاب با برقی برای ما الآن مشکل است برقی هم چاپ شده دست ما موجود است چاپ شده آن کتاب هم تقریباً می‌شود بگوییم

موجود است چرا؟ چون شیخ به خط خودش نوشته و این نوشتار به خط خودش در اختیار نوه دخترش نوه دختری پسرش ابن

ادریس بود ابن ادریس تصریح می‌کند که من از کتاب به اصطلاح این کتاب نوادر محمد ابن علی، به خط جده الشیخ ابی جعفر

از او نقل می‌کند یعنی تقریباً می‌شود بگوییم کانما کتاب موجود است پیش ما، اگر این را موجود حساب بکنیم می‌شود مصدر متأخر اما چون الآن دست ما نرسیده الآن دست ما نیست و نقل ما به شیخ است عادتاً آن را می‌گوییم مصدر متوسط، آن راجع به نوادر گفتیم یک نکته‌ای باید بگوییم نکته راجع به محمد ابن علی ابن محبوب می‌شود آن را مصدر متوسط حسابش کرد به این معنی، چون در اختیار ما نیست آن وقت این یک مطلب، یک مطلب این است که این اختلاف‌هایی که پیش می‌آید یک مقدارش در نسخی همین مصدري است که الآن دست ماست این شبیه همین اختلاف النسخی که آقای خویی نوشته مثلاً در این نسخه خطی تهذیب این جور است، در این نسخه خطی تهذیب این طور است این اختلافی، این‌ها را اسمش را بگذاریم اختلاف نسخ، یک مقدار زیادی این اختلاف‌ها از همان مصدر اول شروع می‌شود، یعنی گاهی مصدر اول دست دو نفر بوده که نقل می‌کنند باهم اختلاف دارند، گاهی اختلاف این‌ها از مصدر دوم شروع می‌شود مثلاً ابن ابی عمیر نقل می‌کند صفوان هم نقل می‌کند نقل ابن ابی عمر با صفوان اختلاف دارد شاید این را هم یک فصلی برایش قرار بدهیم جداگانه احتیاج به بحث دارد و گاهی اوقات در مصدر بعدی شروع می‌شود یعنی الآن ما مثلاً فرض کنیم من باب مثال داریم زیاد نه این که کم، روایت داریم که مرحوم شیخ طوس مرحوم شیخ صدوق و مرحوم کلینی از نوادرالحکمه محمد ابن احمد نقل کردند مصدرشان یکی است هر سه، اما اختلاف دارند سند هم یکی است، یعنی حالا من نمی‌دانم این اصطلاح اختلاف النسخ را چه جوری به کار ببریم برای این که چون عرض کردم سابقاً گاهی اوقات این در اصطلاح سابق بیشتر روایت به کار می‌بردند نسخ را بیشتر در جایی که از کتاب واحد باشد از مصدر واحد اما وقتی فرض کنید فرض کنیم معاویه ابن عمار یک نسخه ابن ابی عمیر هست یک نسخه هم موسی ابن قاسم این‌ها را هم نسخه بگوییم یا به همان اصطلاح قداماء روایت بگوییم دقت کردید برای این که فرق بگذاریم بین جایی که بین نسخه‌ای موسی ابن قاسم با ابن ابی عمیر اختلاف هست، بین بعض جاها که صدوق و کلینی هردو از ابن ابی عمیر نقل می‌کنند باهم اختلاف دارد، آن را اختلاف نسخه بگوییم روشن شد چه می‌خواهیم بگوییم، آن یکی را اختلاف مصدر یا بگوییم، یا به اصطلاح قداماء اختلاف روایت بگوییم،

س: روایت مطابق قاعده است

ج: اگر بخواهیم اصطلاح قداماء را زنده بکنیم همان اختلاف الروایه بگوییم که آقایون طلب‌ها الآن می‌خوانند فضلاء، بدانند همان اصطلاح قدیم را ما دو مرتبه زنده کردیم پس یک اختلاف المصادر داریم یک اختلاف الروایه داریم یک اختلاف النسخ داریم چون این‌ها نوشته نشده و این خیلی می‌تواند در مفردات اختلاف متون تأثیرگذار باشد به جایی این راهی را که آقای خویی رفتند و این هم مبنی است بر این که دیدگاه را ما عوض کردیم، دیدگاه فهرستی که آوردیم نتیجه دیدگاه فهرستی این است مصادر را جدا می‌کند مصدر اولی مصدر متوسط مصدر متأخر اختلاف‌ها را هم جدا می‌کند یعنی اختلاف گاهی در مصدر اولی است گاهی در مصدر متوسط گاهی در مصدر متأخر است و ریشه این اختلاف را هم عوض می‌کند گاهی اختلاف تو مصدر متوسط است یعنی دو نسخه از این مصدر اول هست، این الآن در کتاب الحج معاویه ابن عمار بخواهیم زیاد است نسبتاً،

س: بعد در مقام عمل ما قدر متیقن این را نسبت

ج: ببینید حالا یک مطلب دیگر فرمودید دیگر حالا، مطلب اول این است که این مطلب تحقیق بشود اصطلاحاً علم لایه دارد، این لایه اول که تمام شد بعد می‌رسیم به لایه آماری، یک آمار سنجی بکنیم که مجموعه‌ای که داریم در مصدر اول دوم و سوم بین

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۲۰۲۲/۱۱/۰۵ - ۱۴۰۱/۰۸/۱۴

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۲

جلسه: ۲۹

.....

مثلاً کافی و فقیه، بین کافی و تهذیب بین مصادر عام، اینی هم که باز یک مسأله آماری است که این خودش باز یک طول عمر می‌خواهد مسأله بعدی باز لایه بعدی که شروع می‌شود مسأله ارزیابی همین که ایشان حجیت از ایشان برداشتند، بعد از این که آمارش را هم گرفتیم نوبت ارزیابی برسد کدام یکی را قبول بکنیم کدام یکی را قبول نکنیم آن وقت نسبت قبول را آن جا بیان بکنیم این تا سه مرحله الآن گفتیم، بقیه‌اش هم حتماً بعد مراحل غیبی دارد، مراحل و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.